



”

در بحث از سینمای علمی، نباید فراموش کنیم که خود سینما بیشتر از هر رشته هنری دیگری با آخرین دستاوردهای علمی و تکنولوژیک رابطه دارد و وابسته به صنایع مختلف است. تا آنجا که برخی از اندیشمندان، سینما را برترین رشته هنری دوران مدرنیته دانسته‌اند و برخی دیگر آن را مهمترین نماد عصر مدرن نامیده‌اند و حتی معدودی از افراد آن را خود ذات مدرنیته به شمار آورده‌اند

می‌شوند! فرش ایرانی همان قدر یک اثر هنری تمام عیار است که یک محصول صنعتی نیز به شمار می‌آید؛ همان قدر زیباست که به درد بخور هم هست. البته می‌توان فرش ایرانی را مثل لبخند زکوند به دیوار آویخت، اما قاعدتاً فرش را برای پهن کردن در خانه و نشستن روی آن می‌بافند. (که اگر پشم آن اصل باشد، کلی خاصیت نیز دارد.) خلاصه، لزومی ندارد که سینما نیز با هنر در نظر گرفته شود، یا صنعت؛ چون به راحتی می‌تواند مثل فرش و گلیم و ترمه و سفال و معماری و... ایرانی هر دوی اینها باشد. که هست و همین طور هم بوده است؛ و دقیقاً از همین جنبه صنعتی بودن سینماست که خود این هنر رابطه مستقیم و تنگاتنگی با علم و تکنولوژی دارد. یعنی در بحث از سینمای علمی، نباید فراموش کنیم که خود سینما بیشتر از هر رشته هنری دیگری با آخرین دستاوردهای علمی و تکنولوژیک رابطه دارد و وابسته به صنایع مختلف است. تا آنجا که برخی از اندیشمندان، سینما را برترین رشته هنری دوران مدرنیته دانسته‌اند و برخی دیگر آن را مهمترین نماد عصر مدرن نامیده‌اند و حتی معدودی از افراد آن را خود ذات مدرنیته به شمار آورده‌اند. حالا کاری نداریم که چرا باید کلی دانشمند و تکنیسین و مهندس و صنعتگر و... زحمت بکشند که اوقات فراغت ایجاد کنند و دو دستی تقدیم سینماگرش کنند که با آثار «به درد نخور» به بادش بدهد؟! (اگر بگذارند!) حکایت آن سه کارگری است که یکی شان چاله می‌کند و دیگری پر می‌کند؛ چون آن همکارشان که باید درخت می‌کاشت به مرخصی رفته بود! خلاصه مقدمه اول:

- ۱ سینما همان قدر هنر است که صنعت
- ۲ پس همان قدر مدیون علم و تکنولوژی است که به آنها بدهکار هم هست
- ۳ هنر یا صنعت... هر کدام شان که بود فرقی نمی‌کند و اگر بنا باشد به درد بخور نباشند، به درد بخور نیستند. حرف از این روشن تر و بدیهی تر؟!

مقدمه دوم:

پیش از اینکه بخواهیم از تعبیری به نام «علم زندگی» استفاده کنیم و برای گفتن و نوشتن از سینمای علمی نقطه آغازی داشته باشیم، لازم است به چند نکته اشاره شود. ما آدم‌ها بدون کلمات نمی‌توانیم فکر کنیم و نه حرف بزنیم. «هایدگر» یا هر کس دیگری که ادعا کرده باشد «زبان خانه وجود آدمی است» شاید مبالغه کرده باشد، اما دروغ نگفته است. ما با

تکنولوژی است نه عامل آن! بله... با هیچ یک از اینها کاری نداریم، اما خودتان شاهد بودید که اینها با ما کار دارند! پاسخ کوتاه:

تمام این استدلال‌ها و مثال‌های اخیر اگرچه ظاهراً درست به نظر می‌رسند، اما نتیجه مستقیم یک تا چند جور مغالطه ظریف و کج فهمی غلیظ هستند. مغالطه‌ای که تلاش می‌کند «بی‌خاصیت» بودن را در فعالیت هنری نهادینه کند! وگرنه در تفکر شرقی چنین چیزی اصلاً ضرورت ندارد. یک اثر هنری قطعاً باید از زیبایی و جذابیت برخوردار باشد، اما لزومی ندارد که حتماً به درد نخور و بی‌خیر و خاصیت نیز باشد. یک مثال عالی آن همین هنر فرش بافی ما ایرانی‌هاست. (وگرنه اتفاقاً بادبزن‌های چینی چه برای پختن جوجه کباب استفاده شوند و چه نه، معمولاً با نقوش مینیاتوری نیز تزئین